

در این مقاله، نخستین غزل حافظ با مطلع «الا یا ایها الساقی» از دیدگاه روان‌شناسی اسطوره‌ای یونگ، شرح و رمزگشایی شده است. کهن‌الگوها یا «آرکی تایپ»های این شعر، یا تصاویر مثالی‌اند که عبارتند از: رنگ‌ها (سیاه و سرخ)، آب (در واژه «موج»)، دایره (در واژه «گرداب»)، و پیر فرزانه؛ یا بن‌مایه‌های مثالی که عبارتند از: آفرینش، قهرمان (سالک) و فناپذیری.

## جام و حضور

(نگاهی به نخستین غزل حافظ)

احمد ابومحبوب

### چکیده

در این مقاله، نخستین غزل حافظ با مطلع «الا یا ایها الساقی» از دیدگاه روان‌شناسی اسطوره‌ای یونگ، شرح و رمزگشایی شده است. کهن‌الگوها یا «آرکی تایپ»های این شعر، یا تصاویر مثالی‌اند که عبارتند از: رنگ‌ها (سیاه و سرخ)، آب (در واژه «موج»)، دایره (در واژه «گرداب»)، و پیر فرزانه؛ یا بن‌مایه‌های مثالی که عبارتند از: آفرینش، قهرمان (سالک) و فناپذیری.

فضای کلی غزل، تیره و تار و همراه با آشوب است و بیانگر هرج و مرج نخستین پیش از آفرینش و نیز بیانگر آشوب در خود هستی نسبت به انسان؛ که سالک - قهرمانی که باید فدایی و ایثارگر باشد و رنج ببرد - باید از میان آنها رهایی یابد و با فداکردن خود به پیروزی و دستگاری برسد و از چرخه تسلیم به طبیعت و خود نجات یابد. و دقیقاً اینجا است که او با امور متضاد در طبیعت و در درون خود درگیر است.

گفته‌اند اسطوره، رؤیای جمعی است. همان‌گونه که آدمی در خواب، رؤیا می‌بیند و گاه آمال خود را در آن برآورده می‌سازد و یا ناخودآگاه خود را به یاری نمادهای (سمبل‌های) ذهنی بروز می‌دهد، اسطوره نیز رؤیای یک قوم است و بازتابی از آرزوها و خواست‌های ناخودآگاه جمعی که به صورت افسانه‌ها ظاهر می‌شود یا خود را با نمادها می‌نمایاند. و هم‌چنان که برای تعبیر رؤیای یک فرد باید نمادهای خواب را شناخت و آنها را تفسیر کرد، با تفسیر نمادهای اسطوره نیز می‌توان آرزوها و خواست‌های قومی و بشری را دریافت.

اسطوره بیان خود را در مذهب و ادبیات و هنر یافته؛ و از آن میان، به‌ویژه ادبیات، محل تجلی ناخودآگاه جمعی شمرده شده است. دیدگاه کارل گوستاو یونگ در تحلیل و نقد ادبی، بیشتر جنبه‌های اسطوره‌ای دارد تا روان‌شناسی؛ هرچند که زیربنای آن را روان‌شناسی تشکیل می‌دهد. در چنین نقد اسطوره‌ای، نمادهای جمعی بشر و ارتباط آن با غرایز و تمایلات انسانی کشف و تفسیر می‌شود؛ و در این نقد باید به دو جنبهٔ مثالی - به تعبیر افلاطونی و یونگی - توجه کرد: یکی تصویرها یا صور مثالی یا همان نمادهایی که جلوه‌گاه مفاهیم ناخودآگاه جمعی هستند و یونگ آنها را «آرکی‌تایپ»<sup>۱</sup> (کهن‌الگو) می‌نامد و دیگری، بن‌مایه‌های مثالی یا همان اندیشه‌ها و برداشت‌ها و تمایلات جمعی کهن که با صور مثالی، دو روی یک سکه را تشکیل می‌دهند. ارتباط این دو رو با هم، تفسیر یک اثر ادبی را از این دیدگاه میسر می‌سازد.

آبرامز «بن‌مایه»<sup>۲</sup> را چنین تعریف می‌کند: «بن‌مایه، یک اصل - یک نوع رویداد، تمهیدات، یا قاعده - است که غالباً در ادبیات تکرار می‌شود.» (ام. اچ. آبرامز ۱۹۷۱: ۱۰۱). برای مثال، «بی‌وفایی دنیا» در ادبیات فارسی و «دم‌غنیمت شمردن» در شعر خیام و حافظ، بن‌مایه است.

این دیدگاه ممکن است نتایجی متفاوت با نظریات و نتایج سنتی ارائه دهد و از



زاویه‌ای دیگرگونه بر آثار ادبی پرتو افکند و آنها را از منظر آمال بشری و قومی مد نظر قرار دهد. این دیدگاه هرچند گهگاه به سمت تحلیل‌های تاریخی و اجتماعی متمایل می‌شود، اصولاً در این‌گونه تحلیل‌ها غرق نمی‌شود. «باید با ابزار نوین نقادی به سراغ آثار کهن خود برویم و آنها را بازشناسی کنیم»، به اولین غزل حافظ نظر می‌افکنیم.

به گفته زنده یاد زرین کوب، این غزل، دیباچه و براعت استهلالی است برای کل دیوان حافظ؛ که به دقت شگفت‌انگیزی برای آغاز دیوان برگزیده شده است. بنابراین، چکیده دیوان حافظ را می‌توان در این غزل یافت.

اینک اصل غزل:

الا یا ایها السَّاقی ادر کأساً و ناولها  
 که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها  
 به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید  
 ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها  
 مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم  
 جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها  
 به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید  
 که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها  
 شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل  
 کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها  
 همه کارم ز خودکامی به بدنای کشید آخر  
 نهران کی ماند آن رازی کز او سازند محفل‌ها  
 حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ  
 متی ماتلق من تهوی دع الدنیا و اهلها

الف - صور مثالی در این غزل

### ۱. رنگ‌ها

الف - سیاه: این صورت مثالی، در بیت دوم در ترکیب «جعد مشکین» و در بیت پنجم در ترکیب «شب تاریک» به طور کافی و کامل نموده شده است. رنگ سیاه، نماد ظلمت، هرج و مرج، ابهام، ناشناخته‌ها، مرگ، ناخودآگاه شرآمیز، و مالیخولیا است. ب - سرخ: که به طور ضمنی در واژه‌های «خون» در بیت دوم و «می» در بیت چهارم آمده است. باید توجه داشت که عدد چهار و در نیز نماد مادینه هستند و بر آنیما (روان مادینه در موجود نرینه) دلالت دارند. در ضمن، در بیت دوم، واژه «نافه» هم به طور ضمنی به معنای «سیاهی در درون» است. به رابطه این واژه با ترکیب «خون دل» نیز باید دقت شود.

### ۲. آب

واژه‌های «موج»، «گرداب» و «ساحل» در بیت پنجم، دریا و آب را به تصویر می‌کشند. دریا و آب، نماد آفرینش، تولد، مرگ، رستاخیز، پالایش و شفا، و باروری و رشد است. دریا، مادر حیات و زندگی و راز نامتناهی بودن معنویت است؛ همچنین بر مرگ و تولد دوباره، ابدیت و امتداد زمان، و ناخودآگاه دلالت دارد. دریا، مؤنث است و ساحل، مذکر. دریا در اینجا نماد آنیما در ناخودآگاه است.

### ۳. دایره

در بیت پنجم، مفهوم آب با مفهوم دایره در واژه «گرداب» ترکیب شده است. دایره،



نماد تمامیت و وحدت است.

#### ۴. پیر فرزانه

در ترکیب «پیر مغان» در بیت چهارم، پیر، تجسم معنویات در قالب انسان، و نماینده علم و بینش و خرد و ذکاوت و اشراق است. طالب او اغلب در موقعیتی عاجزانه و ناامیدکننده قرار دارد. در اینجا ضروری است به این نکته اشاره شود که چه اشتباهی می کرده‌اند کسانی که برای حافظ در پی شیخ و پیر شناخته شده‌ای چون «احمد جام» یا «گلرنگ» می گشته‌اند.

### ب - بن مایه‌های مثالی این غزل

#### ۱. آفرینش

با توجه به نماد «آب» و «گرد» در بیت پنجم و تصویر «منزل جانان» در بیت سوم و نیز اشاره حافظ در بیت ششم به آیه «انه كان ظلوماً جهولاً» که در آن، آفرینش انسان و پذیرش امانت (بدنامی) (عبدالحسین زرین کوب ۱۳۶۸: ۳۱) مطرح شده است.

#### ۲. قهرمان

الف - کاوش: سفری است که طی آن قهرمان باید وظایف خطیر و سنگینی انجام دهد. این بن مایه، در بیت‌های اول (افتاد مشکل‌ها)، سوم (جرس فریاد می‌دارد که بریندید محمل‌ها) و چهارم (راه و رسم منزل‌ها) نموده شده است. آن که بر این مشکل‌ها فایز آمده، قهرمان است؛ و پیشتر سالک یا نوآموز بوده است.

ب - نوآموزی: به معنای «استحاله» و «رستگاری» است. نوآموز کسی است که شخصیتی دیگرگونه باید بیابد. این بن مایه در بیت چهارم با عنوان «سالک» بیان شده

است. سالک یا قهرمان این راه، وظایف دشواری انجام می‌دهد و از خامی و بی‌خبری به آگاهی و بلوغ می‌رسد و ناخودآگاهی را درمی‌یابد. «رنگین کردن سجاده با می»، همان وظیفه و آزمایش دشوار است.

پ - فدایی ایثارگر: سالک یا قهرمان باید رنج فراوان بکشد تا دیگران را به باروری و زاینده‌گی برساند؛ در واقع باید خود را فدا کند (به می سجاده رنگین کن). سالک از برجستگی و بزرگی به سقوط و فدا شدن می‌رسد (همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر). بیت ششم، این فدا شدن را نشان می‌دهد.

### ۳. فناپذیری

الف - غرق شدن عارفانه در ابدیت: زمان تسلسلی که در درونمایه مرگ و تولد دوباره با تسلیم شدن به چرخه مرموز و گسترده و دائمی طبیعت است. بیت سوم و پنجم، حاوی این بن‌مایه هستند.

ب - فرار از زمان: یعنی رجعت به بهشت یا بازگشت به اصل و مکان کمال؛ و در واقع بازگشت به رستگاری بی‌پایان قبل از هبوط. بیت هفتم، فضایی از این نوشتاری و رجعت و سکون و بی‌زمانی را در خود دارد.

در این غزل، سه بن‌مایه «آفرینش»، «کاوشر» و «فناپذیری» درهم آمیخته و با چهار صورت مثالی «رنگ»، «آب»، «دایره» و «پیر» مطرح شده‌اند. تصویرهای دیگر در کنار این صورت‌های مثالی و الگوها، همگی فرعی‌اند و برای استحکام و تقویت این صورت‌ها به کار گرفته شده‌اند.

فضای کلی این غزل، تیره است که با «نافه» و «جمع مشکین» و «شب تاریک» و «نهان» بر آن تأکید شده است. این رنگ در سراسر غزل، تسلط دارد و ذهن را به دنیایی تاریک و آشفته و رازآمیز می‌کشانند و با حیرت و سرگشتگی و ابهام روبه‌رو می‌سازد. هرج و مرج و آشفتگی که با رنگ تیره این غزل القا می‌شود، به آشوب و درهم‌ریختگی



ناخود آگاهی مربوط است که جنبه شرآمیز آن غلبه دارد. ظلمت و ناشناخته‌های ناخود آگاه انسان و رازهای نهانی هستی باعث می‌شود دشواری‌هایی در زندگی جمعی رخ نماید. این دشواری‌ها به صورت تنش و نابسامانی و هرج و مرج بروز می‌کند که ناخود آگاه جمعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اینها در بشر ریشه‌دار شده‌اند و در میان هر ملت و قوم به گونه‌ای بروز می‌کنند. این آشفتگی و درهم‌ریختگی ممکن است ناخود آگاه و ذهن و تفکر یک ملت را هم شکل دهد؛ و گاه به صورت چندگونگی شخصیت، تفکر و رفتار جلوه کند. چنان‌که حافظ می‌گوید:

حافظم در مجلسی دُردی کشم در محفلی

بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم  
حافظ در بسیاری از غزل‌های دیگر خود، با این تناقض‌ها تحت عنوان «ریا» و «زرق» به مبارزه برمی‌خیزد. ریشه و مفهوم «ریا» که شاعر از آن نفرت دارد و در بسیاری از غزل‌های خود به آن حمله می‌کند، در این غزل و در فضای تیره با بن‌مایه‌های اساطیری ناخود آگاهانه آن طرح شده است. این همان آشفتگی ناخود آگاه است که در افکار و رفتار شاعر تجلی می‌یابد و نوعی زمینه‌پردازی برای غزل‌های آینده او است.

این آشوب و هرج و مرج، عامل پدید آمدن خشونت‌های عمده است که با رنگ «سرخ» در واژه «خون» نموده شده است؛ و همان «جنگ هفتاد و دو ملت» است. اما عشق، اتحاد و انسجام و نظامی متحد است که همواره آرزوی ایرانی بوده و همین آرزو است که ناخود آگاه ایرانی، ناخرسندی و تیرگی و تمایلات متضاد را به چالش طلبیده است. ستیز و کشمکش انسان با خود، ستیز فرد آگاه با جامعه، و نزاع افراد ناآگاه با یکدیگر، از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

از این گذشته، رنگ «سرخ» - در واژه «خون» - نیز نماد دیگری از هرج و مرج و خشونت است که در نتیجه همان آرزو و تمایل ناخود آگاه (= بوی نافه) پدید آمده است و اندوهی را در دل شاعر می‌نمایاند. قابل توجه است که «بوی» به معنای «آرزو» نیز هست

و «نافه» هم در درون کیسه‌ای در ناف آهو (نهانگاه = ضمیر ناخودآگاه) جای دارد! این ترکیب نیز معنای آرزوی برخاسته از ناخودآگاه را تقویت می‌کند.

به هر حال، در این فضای آشفته و خشن و تیره، «امن عیش» از دست رفته است. «امنیت»، در ذهن قوم ایرانی، همواره یک خواست و تمایل عالی جمعی بوده؛ و «عدم امنیت»، ذهن ایرانی را همیشه آزرده و او را در پی آرزوی «غایب از نظر» خویش، به انواع سازگاری‌ها سوق داده است.

«جرس» نماد زمان است که همه طبیعت و هستی را درهم می‌نوردد و بن‌مایه «فناپذیری» را در ناخودآگاه جمعی پدید می‌آورد. «فناپذیری»، همان مرگ و تولد دائمی و غیر قابل مقاومت است؛ مرگ و تولدی که به ناچار باید بدان تسلیم شد. این زمان تسلسلی - یعنی تولد و مرگ، اوج و حضيض، پیشرفت و انحطاط - چرخه مرموز و گسترده‌ای است که پیوسته در طبیعت در کار است؛ همواره «فریاد» می‌دارد که بریندید محمل‌ها؛ و این همان عدم امنیت است که ذهن جمعی را می‌آزارد، همه چیز را غیر قابل اتکا و اعتماد می‌سازد و اعتباری برای هیچ چیز در کل آفرینش باقی نمی‌گذارد، چرا که همه چیز فناپذیر است و زمان بی‌وقفه و با تسلسل، همه آفرینش را دربر گرفته است. هیچ چیز را ارزشی نمی‌ماند، جز درون انسان؛ همان دل که به عشق و آرزوی نخستینه خود می‌تپد (نوستالژی).

چه باید کرد در این جهان پر آشوب و مبهم و رازآمیز؟ در این رادی حیرت و ظلمت و خشونت و گم‌گشتگی؟ اساطیر راه نجات را همواره، پس از طی مشکلات و با ایثار و پشت‌سر گذاشتن آزمایش‌های دشوار و خطرناک، نشان داده‌اند (مثل هفت‌خان).

«پیر مغان» که نشانگر فکر و تدبیر در چهره‌ای انسانی است، تجسم همه معنویات و علم و بینش و خرد و اشراق است. او نیز همان «قهرمان» است، قهرمان نجات‌بخش، نجات‌بخشی که در همه اندیشه‌ها و آیین‌ها به نوعی نمودار شده است. دیگر خودش کاری نمی‌کند؛ چرا که خود، تدبیر است و باید به امر و راهنمایی او کار کرد. «قهرمان»،



قوی‌ترین و رایج‌ترین الگو و بن‌مایهٔ مثالی و اساطیری است. او همیشه زمانی می‌رسد که آدمی مایوس و عاجز است و همهٔ راه‌ها بر او بسته می‌نمایند. وی راه را طی کرده، آزمایش‌های دشوار را گذرانده و به «امن» رسیده است که می‌تواند دست بگیرد و نجات دهد؛ و او راه‌شناس است. این امن، همان آرامش و سکون و اتحاد نیز هست. «نوآموز» یا «سالک» - یعنی آن که در این آشفته جهان ناامیدی، طالب امن و رستگاری است - باید استحاله شود تا نجات یابد؛ باید وظایف سنگین و دشواری انجام دهد؛ و باید ایثار کند: به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گرید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها  
 «می» به رنگ سرخ است و «سرخ» صورت مثالی دیگری برای ایثار. «سجاده» همان خودآگاه است؛ مقدس‌شمرده‌های آگاهانه که انسان، خودی و تعین و شخصیت ظاهری و اجتماعی خودآگاه خود را در آن خلاصه کرده و بدان تقدس بخشیده است. تقدس هر چیز، مانع اندیشیدن دربارهٔ آن و ارزیابی آن است. تا بشر به ارزیابی خود و باورهایش دست نیازد، به معرفت و شناخت و در نتیجه به رهایی نمی‌رسد. این راه، بسیار پرخطر است؛ و در طول آن نباید بر خودآگاه تکیه کرد. راه و رسم همین است. «پیر فرزانه» از این راه و رسم آگاه است. سالک هم باید نخست به این مرحله از آگاهی برسد؛ وگرنه اصولاً سالک نیست و راه به جایی نخواهد برد. سالک کسی است که می‌خواهد خودی و تعین خود را فدا کند؛ و کسی که چنین می‌خواهد، باید دانسته باشد که این نخستین و تنها راه است. پس با علم به ایثار خود، گام در این راه گذاشته است.

از این رو، نظر استاد فروزانفر و برخی محققان دیگر که معتقدند حافظ واژهٔ «سالک» را در اینجا درست به کار نبرده است، صحیح نمی‌نماید و با توجه به تعبیر بالا باید گفت که حافظ آن را با دقت شگفت‌انگیزی به کار برده است. شرط اصلی و مهم برای سالک بودن، همین آگاهی است. این بیت امیدبخش، درست در میانهٔ غزل است. پس از این

بیت، باز هم همه چیز در تاریکی غرق می شود و باز هم رنگ سیاه و «شب تاریک» و همان آشفتگی چهره می نماید.

چنان که پیشتر عنوان شد، «آب»، یکی دیگر از صورت های مثالی این غزل است که نماد آفرینش و ناخود آگاه بشر است. «دایره»، نماد تمامیت و وحدت است؛ و «گرداب» با توجه به مفهوم دریا - مادر حیات و زندگی و راز نامتناهی معنوی - نشان دهنده بی نظمی و آشفتگی در تمامیت آفرینش و ناخود آگاه است. «گرداب»، وحدت نامتناهی آفرینش و زمان و چرخه مرگ و تولد است و باز همان ظلمت نامتناهی و سرگستگی و سرگردانی؛ و کاوش در پی رستگاری.

اولین و آخرین مصراع غزل که عربی هستند - با دیدگاه ساختارگرایی - بر این دایره و چرخه متوالی و گردش تولد و مرگ دلالت دارند (الا یا ایها السّاقی ادر کأساً و ناولها پرکردن جام و آغاز گردش و چرخه = تولد / متی ماتلق من تهوی دع الدنیا و اهملها وداع با دنیا برای دیدار دوباره و رجعت = مرگ). هفت بیت بودن کل غزل را نیز می توان نشانه کامل شدن یک چرخه کامل طبیعت و هستی، و وحدت آن دانست. عدد هفت، نماد تمامیت و کمال و وحدت است؛ چرا که از ترکیب عدد سه (عنصر مذکر اسطوره ای) و عدد چهار (عنصر مؤنث) پدید می آید. به نظر می رسد حافظ در این مورد از قرآن تأثیر پذیرفته باشد؛ زیرا سوره حمد با نام دیگر «سبع المثانی»، با هفت آیه در آغاز قرآن، گویی دیباچه ای است بر تمامی سوره ها و آیه های این کتاب آسمانی. این نظر در احادیث و گفتارهای همه مفسران نیز تأیید شده است. با این تعبیر می توان تعداد بیت های این غزل را هم شگفت انگیز و دقیق و هشیارانه دانست.

به هر حال، لازمه این کاوش و استحاله و فدا شدن - سه مرحله ای که پیشتر توضیح داده شد - عشق است. فدا شدن ایثارگرانه - یا از بزرگی و مکان والا به سقوط رسیدن (هبوط) و رسوای جهانی شدن (بدنامی) - به عشق نیاز دارد. این عشق، در ذات انسان و در ناخود آگاه او «نهان» است. عشق، رازی است «نهان» در انسان که یاد آور تمایلات



نخستین بشر است و تمامیت و وحدت مثالی آغاز آفرینش. و چه شگفت‌انگیز است که کلمه «عشق» تنها در نخستین بیت این غزل آمده است و بر نخستینگی آن دلالت دارد. عشق، همان خواست و آرزویی است که با «هبوط» سرکوب شده، واپس رانده شده، و سرانجام در ضمیر ناخودآگاه انسان آشیانه گرفته است.

همچنین باید توجه کرد که بیت ششم، به آفرینش و هبوط انسان و آیه «آنه کان ظلوماً جهولاً» اشاره‌ای ضمنی دارد. عشق، درونمایه اسطوره‌ها و تمایلات قومی ایرانی است. با پیمودن همه این راه‌های دشوار و گذار از ظلمات به راهنمایی «پیر مغان» - تدبیر انسانی - است که انسان به حضور - رستگاری - می‌رسد؛ یعنی همان بازگشت به عشق نخستین یا رجوع به اصل.

و همین تمایلات سرکوب شده بشری است که او را در این هستی، بی‌قرار و ناخرسند می‌سازد و به کاوش و امی دارد. این تمایل و آرزو در ناخودآگاهی جمعی و قومی بشر انباشته شده است و در هر جامعه‌ای به صورت نمادهای اساطیری و صورت‌های مثالی بروز می‌کند.

#### کتابنامه

زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۸. نقش بر آب. چ ۱. تهران: نشر معین.

Abrams, M. H. 1917. *A Glossary of literary Terms*. Third edition. New York: Holt Rinehart &

Winston.